

به خورشید بگو

نویسنده: سعید تشکری

یعقوب رو به شط، سکوت، ناله‌ی یک کاکایی هیئت حلیمه سر بر میدارد، کل میکشد.

یعقوب: آمدی حلیمه جان!

حلیمه: ناخدا یعقوب، شما کجا به؟

یعقوب شط؟

حلیمه: مو مردمو گم کردم برار... ناخدا بود...

یعقوب: حلیمه... مونم یعقوب

حلیمه: مو ناخدا یعقوب رو میگم... سوار لنج (2) که میشد... میگفتی شده سوار رخس... تو ناخدا یعقوبو کجا چال کردی پیرمرد؟

یعقوب: تو زن مونی! مردهای یا زنده؟ چند وقته ردت گمه... چی شد؟ خورشید هم که زیون باز نمیکنه... بگو.

حلیمه: میگم یعقوب همه ناخداها که پیر میشن فقط اسمشون میمونه؟

یعقوب: حلیمه مو هنوز ناخدا ایم... حرمت کن.

حلیمه: میخندد؟ کو لنجت... کو بلمت... کو جاشوهات... کو پسر سالارت؟

یعقوب: همه رفتن؟

حلیمه: تو چرا نرفتی ناخدا... ترسیدی؟

یعقوب: یعقوب و ترس؟

حلیمه: چند وقته خودتو تو آب شط نگاه نکردی؟

یعقوب: تو حلیمه مونی؟

حلیمه: حلیمه زن ناخدا یعقوبه، نه یعقوب...

یعقوب: صدا تو بیر زن...

حلیمه: دور میشود؟ قفل میزنم... قفل میزنم... قفل میزنم...

های های جاشوهای شط، نفس موجهای ویرانگر، هیئت ایوب بر میخیزد.؟

ایوب: ئی آفتاب چشمانو نزد؟

یعقوب: اومدی ناخدا؟

ایوب: اومدم که برم.

یعقوب: خورشیدت خوبه، یونسم چطوره؟! حلیمه اومده بود.

ایوب: چند وقته چشم به ئی آفتات دوختی؟... بست نیست؟

یعقوب: چی بسم نیست؟

ایوب: خب حرف.

یعقوب: بزار حرف بزنی... حرف بزنی... هی حرف بزنی.

ایوب: چرا اومدی؟ همونجا میموندی.

یعقوب: به پام قفل میزنم؟ خوبه؟

ایوب: نه، جای تو اینجا نیست.

یعقوب: کپرمه... اومدم سر بزنی.

ایوب: سر بزنی؟ همی سر زدن تو... نمیخوام دخترم و بچش زیونم لال مثل حلیمه.. مو عروس بهت دادم.

یعقوب: از خودش پیرس.

ایوب: اجازهش دست تونه.

یعقوب: دست شوهر شه.

ایوب: هنوز باور نکردی؟

یعقوب: ها

ایوب: چکار میکنی؟ مو میخوام برم... ئی جاز باز خبرائیه.

صدای موج، توفنده جاشوها نفس میزنند.؟

ایوب: نگفتم... مثل نقل و نبات...

؟موج بر موج‌های جاشوها، جاشویی در هیئت یونس فریاد میکشد.؟

یونس: یه جایی خوبی طلبیده شدم!

ایوب: خواب دیدی خیره عامو(1).

یونس: اگه خوابمو بگم همه جارو آب بر میداره، تادل همی آسمون خدا.

ایوب: میگی دل ایوب میترکه؟

یونس: به بابام بگو جاشو نهنگ میزنه، تو چی میزنی؟

ایوب: به خورشیدت چی بگم؟

یونس: به بابام بگو مرد بلم تو کپر نمیخواه!

؟موج بر موج، ایوب در هیئت جاشوها نفس میزند دمی از عزا میپیچد. حلیمه و خورشید در کنار کپر سوخته منتظرند.؟

حلیمه: خوابشو دیدم!

خورشید: خوابتو دیدن یونس.

حلیمه: بگو خیره عروس.

خورشید: خیره!

؟موج بر موج.؟

حلیمه: هی میگوین... هی میگوین...

خورشید: هی میگو به ئی دل... میگی سالم میاد؟

حلیمه:...

خورشید: مو نا محرمم.

حلیمه: خوش میاومد. عینهو یک بر ناص(1). گفتم بابات... یونس طلبم میکرد... گفت دستتو بده.

خورشید: از مونم حرفی زدی؟

حلیمه: گفتم مونم حلیمه... مادرت.

خورشید: از مو چیزی نگفتی؟

حلیمه: خودش گفت: خورشید چطورره؟

خورشید: بهش نگفتی بجهمون میخواد بیاد؟

حلیمه: گفتم چی بگم نه؟ ندونی بهتره... بهش گفتم بابات مثل گنجشک دور شط پر میزنه، همه میگن زده به سرش. بهم گفت تو چی میگی...

خورشید: تو که اصلاً نموداری خودش حرف بزنه، از مونم که چیزی نمیگی.

حلیمه: خواستم بگم... خودش گفت.

خورشید: چی؟

؟دمی از عزا میپیچد. یعقوب هراسان رو در روی حلیمه و خورشید.؟

یعقوب: واویلا!

حلیمه: چی شده ناخدا؟

یعقوب: حلیمه خودتو از نیکر بلند کن!

حلیمه: تو به ئی خرابه یه وقتی کپر بود.

یعقوب: ؟تلخ؟ ئی خرابه یه وقتی کپر بود.

حلیمه: خوش خبر باشی. باز خبریه؟

یعقوب: هی بخت نامراد! نمیبینی؟

حلیمه: همو که تو میبینی مونم میبینم.

یعقوب: گفتم دنبال مو نیا.

حلیمه: هیچی اینجا سهم مو نیست؟

یعقوب: چرا پرت و پلا میگی؟ شيله(1) و النگو که بخش نمیکنن!

حلیمه: دلم اینجا یه. نمیتونم ولش کنم.

یعقوب: ایوب خبر آورده!

حلیمه: ؟رو به خورشید؟ تو دلشو خالی کردن... راه دلتو زدن ناخدا!

یعقوب: مو برای تو میگم. برای خورشید. خودم که آب از سرم گذشته... یعقوب توئی گرداب و طوفان زیاد افتاده! هول برت نداره. اسم ناخدا

یعقوب یخودی تو دهن نمیچرخه.

حلیمه: تو؟

یعقوب: حرف نهنگ و کوسه و گرداب نیست. شب و روزمان شده میگ و قناسه؟!

حلیمه: میخوای آوارهی جادرامون کنی؟ ماهشهر؟ اهواز؟ شیراز؟ کجا؟

یعقوب: تو فکر میکنی مو نمیفهمم؟

حلیمه: تو که گفتی گرگ بارون دیده‌ای.

یعقوب: می‌گن...

حلیمه: می‌گن... می‌گن... تو چی میگی؟

?ناله‌ای یک کاکایی. خورشید عروس وار شيله را بر سر میاندازد؟

خورشید: کنار او نخل که حالا نیست ئی شيله رو سرم انداخت.

حلیمه: توی ئی شب و روز، دلواپس مسافر بودن چه خوبه خورشید!

خورشید: کدوم مسافر؟ یونس یائی؟

حلیمه: هر کدوم زودتر رسیدن!

یعقوب: نگام می‌کنی که چی؟ شماها چه میدونین تو ئی سینه چه خبره؟

حلیمه: نکات می‌کنم که بدونی چی می‌گم.

خورشید: هی گوش می‌کنم که صدای باش بیاد... بیاد که چادر از گرمای تنم می‌سوزه. عین شرحی خرماپزون.

?صدای گپ دهل (1) از دورها صدای موجی از پی موج دیگر، صدای گپ دهل از نزدیک، جاشوئی در هیئت یونس سر بر میدارد؟

یونس: خورشید.

خورشید: چه خوب گفتی خورشید!

یونس، فردا خوبتر میشنوی.

خورشید: حالا هم خوش میشنوم.

یونس: حال مسافرم چطوره؟

خورشید: تو که بر گردی او هم میاد.

یونس: اگه برگشتم.

خورشید: وقتی خواستی به آب بزنی کپر نگاه کن!

یونس: خورشید!

خورشید: ئی کپر خیلی از تو خالی می‌مونه یونس!

یونس: بس کن خورشید... حرف تیر و تفنگ و میگه! نقل و نبات آهن، مخ می‌ترکونه، دست می‌پروونه... حالت نیست؟

خورشید: ?فریاد می‌کشد؟ یا سید عباس (1) یونسو از تو می‌خوام.

?خورشید کل می‌کشد. یونس رو در روی یعقوب.?

یعقوب: میری بابا!?

یونس: جواب تو رو هم باید بدم؟

حلیمه: دختر ایوب منتظره!

خورشید: بگو زنش منتظره!

یعقوب: دهل می‌زنم، سر کنگه (2) برات می‌لرزونم. قلم جفتی (3) ؟ فریاد می‌کشد؟ شوهرت داره میره خورشید... ایوب دو مادته داره میره... کل

بکشین... کل بکشین...

?سکوت! خورشید عروس وار بر میگردد یونس می‌چرخد، صدای دمام (1) و جفتی فضا را می‌شکند. یونس دور میشود، خورشید شيله را بو می‌کند.?

یعقوب: گفتیم مثل چمری (2) بار می‌بندی! کدوم لنج ترو پاکن کرد از ئی کپر... مثل گنجشک شدم...

?ناله‌ی یک کاکایی از دور.?

حلیمه: یونس سغف (3) می‌زنه.

یعقوب: بوی دل‌کننده... حالیش کن.

حلیمه: مو هر چی می‌سازم، تو خرابش کن.

یعقوب: فردا نگی نگفتی.

حلیمه: مونم خوابشو دیدم... نگی ندیدی!

?صدای شروه (4) و دمام. موج بر موج?

خورشید: بگو حلیمه... بگو خواب دیدی... خیره! بگو.

یعقوب: اسم رومون می‌ذارن... که گذاشتن.

خورشید: خوابتو بگو.

یعقوب: دختر تو مسافر داری.

خورشید: خوابتو بگو.

یعقوب: نذار خونم بجوش بیاد... هر چیه بخاطر تونه.

خورشید: یادته رفته مو زن یونس.

یعقوب: یونس رفت... حالا دختر مونی.

خورشید: ئی صبح چقدر شرجه!

یعقوب: خورشید...؟ به حلیمه؟ زبونت باید میجنید.

حلیمه: نمیتونم دل بکنم، خوابشو دیدم.

یعقوب: تو هم یکی مثل همه که دارن میرن.

حلیمه: چرا تو مثل همه نمیشی؟

یعقوب:...

حلیمه: خوابشو دیدم، جرم کردم.

خورشید: مونم مهمون کن به خوابت.

حلیمه: گفت...

؟جاشوئی در هیئت یونس دمام میزند!؟

یونس: به جای خوبی طلبیده شدم!

حلیمه: بیئی؟

یونس: ئی؟

حلیمه: ها. گوشتو بیار خبر خوش بدم.

یونس: تو هم خواب دیدی نه؟

حلیمه: خواب بد.

یونس: حسودیت نشه... مو خواب خوب دیدم.

؟های های جاشوها.؟

حلیمه:؟فریاد میکشد؟ خوابشو دیدم. گناهه؟

یعقوب: همه شدیم مجنون... اگه باز کوبیدن چی؟

خورشید: بگو چه دیدی؟

حلیمه: گفت...

؟نالهای یک کاکایی.؟

یونس: نمیتونم بگم، سریه!

حلیمه: خواب هم سر داره؟

یونس: پس چی!

حلیمه: تو اونجا چه کارهای؟

یونس:...

حلیمه: میگم یعنی چه کار میکنی؟

یونس: گفتم که سریه.

حلیمه: خوابت یا کارت؟!؟

یونس:...

حلیمه: به خورشید خبر بدم؟

یونس: نه، خورشید که دیگه مال مو نیست... مال شمايه

؟صدای موج.؟

خورشید: مو مال او نیستم؟

حلیمه: هولم نکن... بذار پیغومشو بدم گفت...

؟نالهی یک کاکایی.؟

یونس: تو تا دلت بخواد سفینه و جهاز... عینهو کوسه... به بابام بگو... شاید...

حلیمه: شاید چی؟

یونس: بگو یونس وقتی میاد که جفتی بزَن. دهل بزَن که مسجد جامع شط آدم شده باشه...

حلیمه: یونس...

یونس: وقتی ماه روی گلدستههای سیدعباس بشه عین قاج خرزِه میون سینی!

حلیمه: خب برای عروست چی بگم؟

یونس:...

حلیمه: نگفتی چی بگم؟

یونس: هی غوص میکنم و دهل میزنم... دهل میزنم.

حلیمه: برای چی؟

یونس: به جای خوبی طلبیده شدی!

حلیمه:مو؟ به همه بگم.

یونس: خواب خوبو میکن.
?دهل زنان میرقصد، های های جاشوها?
یعقوب: میگی میاد؟
حلیمه: صدام کرد و گفت دستتو بده.
?صدای موج، موج بر موج?
خورشید: زدن!
یعقوب: شد جهنم! واویلا.
?یعقوب هراسان میروود?
خورشید: یونس!
یعقوب: چه شد.
خورشید: هی میکوبن. هی میکوبن!
حلیمه: کجا بیرمت!
خورشید: خدا!... جگرم داره کنده میشه.
حلیمه: یاد خدا.
خورشید: میگی یکی فشارم میده... یکی دستامو میکنه. آخ اومدنت اینقدر سخته!
حلیمه: رفتنت چقدر سخته!
خورشید: ها؟
حلیمه: هیچی... هیچی...
خورشید: واویلا.
حلیمه: بازم زدن...
خورشید: کپرم مان خاکشیر شده حلیمه!
حلیمه: زبون به دهن بگیر.
خورشید:....
حلیمه: سر تو بخوابون.
خورشید: نمیتونم.
حلیمه: باید بتونی... دارن میزن.
خورشید: بخدا نمیتونم.
حلیمه: خوب گوششو بده به مو.
خورشید: بگو نه!
حلیمه: فدای ننه گفتنت عروسم! مو مادر نیستیم؟
خورشید: هستی
حلیمه: نمیخواه بترسی.
خورشید: فقط بگو چکار کنم.
حلیمه: بیا رو دستام.
خورشید: خجالت میکشم.
حلیمه: اونا باید خجالت بکشن. یا سیدعباس... شفیع یونس تو بودی! باید جوابمو بدی.
خورشید: قربون جدت، کمک کن... یاریام ده براز... یاریام ده براز.
?موج بر موج. شروهای از دورها، حلیمه و خورشید دور میشوند. ایوب و یعقوب رو در روی هم?
ایوب: کجایی عامو؟
یعقوب: سکه به پول شدم... برای خودمم قیمتی ندارم.
ایوب: تو میگی مو حراجت کردم.
یعقوب: تو ئی شب شیرم کردی.
ایوب: حکمتی داشته!
یعقوب: هر چی طرف توئه حکمته، هر چی طرف مو کرباس.
ایوب: مردم فیاضیه زیاد دیدن.
یعقوب: چی زیاد دیدن؟
ایوب: ئی کویدنو میگم! دارخوین... حقار(1)... شدن خاکشیر...
یعقوب: همه رفتن، بیدین یک دانه مو کف دست هست؟ نه والله... هی میکوبی که چی؟
ایوب: دشمن شادمون نکن!

یعقوب: ئو از دشمن، ئی از تو... یک دانه مو کف دست هست، نه... تو هی سر کچل مو بتراش.

ایوب: مو هی کوتاه میکنم... تو هی کل کل میکنی.

یعقوب: تو چی تو کلهات میجنبه! باغ داری... نخل داری... بلم داری... زن داری... لنج داری... تو خط کویتی... قاچاق میبری که ئی طور له له میزنی؟

ایوب: هیچی ندارم...

یعقوب: پس برای چی اینجائی؟

ایوب: تازه شدی دیروز مو.

یعقوب: حالا تو هی باز مکن! ئی دل دیگه اونجا نیست. میشنوی؟

ایوب: خودت بشنو.

یعقوب: خودت بشنو.

یعقوب: میخوام برم لب شط!

ایوب: توئی وقتی که هی میکوین؟

یعقوب: میخوام صداشون بزمن یا ئونا صدام بزمن.

ایوب: کم صدات کردم... عامو چرا صدای ئی دلو نمیشوی

?ناله یک کاکایی!?

یعقوب: مثل اینکه دیروز بود... یونس بود... حلیمه بود...

ایوب: ئی دیروز بود، ئی دیروز بود که تو خرمشهر میگ و توپولوف کویدن! ئی دیروز بود که خرمشهر و دارخوین و شلمچه رو صحرای محشر کردن. مسجد جامعو کردن جگر زلیخا! ئی دیروز بود که مخ بجهای ایستگاه دوازده (1) موند روی دیفال! پیکاب پیکاب (2) آدم.. عامو مارو بار میگردن که بیرنمون ئو ور... صبح میروفتن، شب عینهوره سرگردون، پخش و پلای کپرها میشدیم. ئی دیروز بود که جاشوی تو... داماد مو غواص سیاه شد... کدوم دیروز عامو... لب شط میخوای طبل بزنی... ئو ور شط دارن برامون موشک میزنن خب برقص... برقص...

یعقوب: ها میخوام دمام بزمن و برقصم... زر که نمیزنم.

ایوب: عامو حرمت نگه میدارم.

یعقوب: حلیمه شنید... یونس شنید... مو چرا نمیشنوم؟

ایوب: لج نکن... چیزی که تو باید بشنوی، نمیشنوی.

یعقوب: میگی یونس هزار ساله رفته. چقدر برات کهنه شده!

ایوب: تو پیر شدی ناخدا یعقوب.

یعقوب: تو که جوونی... میخوای برات زن بگیرم؟

ایوب: نمیری شط؟!

یعقوب: میگی چند ساله نرفتم.

ایوب: شب و شط و یعقوب... کو او ناخدا یعقوب؟

?ناله یک کاکایی، صدای نیانبان (1) از دورها!?

یعقوب: شب و شط و یعقوب... شط توی شب چه دلی میزد! پا که میداشتم تو کپر دو زانو میستم سر سفره غذای حلیمه. بعد هم به جای لبدوز (2)

و سیاه! عین رطب و یک سیگار لف (3) بعد هم خواب میومد یادت هست؟

ایوب: قصه میبافی.

یعقوب: میخوام فکر کنم هنوز کپرم هست، ئی شط هست، ئو نخلستون هست، یونس هست، حلیمه هست، میشنوی؟

ایوب: میشنوم!

یعقوب: ا صلاً میگی مو جاشو نبودم. همه شدیم سرگردون... همه رفتن! کجا؟

ایوب: اگه نجنبیم فیاضیه رو هم مثل خرمشهر میگیرن. حالت نیست! اونجا پی چی؟ بیونس و حلیمه چی ازت مونده یعقوب؟

یعقوب: هیچی..

ایوب: میخوام برم.. حریف تو که نشدم!

?دمی از دمام از دورها که نزدیک میشود.?

ایوب: یونس دلم میزنه بدجور هوایی شدم. میخوام سیر خودمو خالی کنم. مثل به ماهی که تو تور له له میزنه، نفس بزمن.

?صدای موج، های های نفسهای جاشوها، یعقوب پریشان به شوق میآید. هیئت یونس قد میکشد.

یعقوب: ببین چی شدیم یونس! خودمو میگم، یعنی چیزی نبودم که چیزی بُشَم. از نخل که سرپا تر نبودم... اندختنش... یکی به نخلستون، یکی به فیاضیه... یکی به چادرا... یکی به پیکاب سواره... یکی زیر تانک ئو اجنبی... یکی به لنج... یکی به واویلا... نفس میزنی یونس!

حرف بزمن.

یونس: به جای خوبی طلبیده شدم!

یعقوب: هی میکوین... تو رفتی، حلیمه رفت...

یونس: چی پریشونی بابا؟

یعقوب: خب بد میگم؟ تازه پا گرفته بودیم، نخل داشتیم.

یونس: زبونم لال بابا، مگر فیاضیه چند تا ناخدا میخواد؟

یعقوب: نمیفهمم؟

یونس: مونم نمیفهمدم.

یعقوب: خب بگو مونم بفهمم.

یونس: هی میکوبن... ئی کپرها میسوزن! ئی نخلهای اربابی که دیروز به ما دادن. کارون پر خون شده. ئی ماه که تو شط هی باره میشه، هی کامل

میشه... فیاضیه چند تا خدا میخواد؟!

یعقوب: گفتم خورشید پیکاب آوردم برات. برای بجهت.. مثل سمت(1) چسبیدی به ئی کپر که چی؟ خورشید یونس ترو دست مو سپرد.. مونم

نمیتونم پیکاب سوار شم! نمیتونم شب تو چادر بخوابم، تو که میدونی، وقتی تو فیاضیه هستم له له نمیزنم! له له نمیزنم... اما وقتی آژیر میزنن... ئی

دلم میترکه. آخه مو که از زیر بته سر نکشیدم به دنیا! ئی کپر بوده، ئی بلم بوده، ئی سغف، تو حلیمه، ئو تو...

یونس: دلتو بده به دریا بابا!

یعقوب: بگو بفهمم... حالیم کن

یونس: دلت چقدر جا داره؟!

های های جاشوها، موج بر موج.

یعقوب: آمدی!

ایوب: رفتی؟

یعقوب: مثل یه ماهی تو تور افتادم!

ایوب: گفتم نرو. رفتی... گفتم جات تو چادر نیست!

یعقوب: داشت حالیم میکرد...

اهیئت یونس چون جاشویی سوار بر بلم که بر موج میتازد!

یونس: اونا رو کی جمع و جور میکرد؟ خورشیدت... چه جوری حالت کنم؟

یونس: مثل ناخدا یعقوب

یعقوب: ایوب میگفت: تو به جای خوب رفتی. حلیمه خوابتو دید و رفت. صداش کردی افریاد میکشد! عروسی بود؟

یونس: مثل ئی که به آب راه میرم. مثل بر ناص. مثل این که ماه شط زلفشو شونه میکنه، مثل اینکه سید عباس تو آب چنو کاکایی راه میره. وقتشه

که پنگ پنگ(1) خرما بار بیاد.

یعقوب: مو حالیم نمیشه، مثل بونسم حرف بزن!

یونس: هی خواب میدیدم مردم، تو صدای آژیر خواب میدیدم خورشیدم ئی ستاره به پیشونیش در اومده! شده بود عین ماه شب چارده.

یعقوب: مو چی یونس؟ خواب مونم دیدی؟

یونس: تو نفس میکشی؟

یعقوب: ها! ئی دستام، ئی پا هام، ئی سرم، ئی کلهام... پس زندهام!

یونس: دلت چی؟

یعقوب: میزنه! برای تو... برای حلیمه.. برای خورشید... برای اینجا..

یونس: برای خودت!

یعقوب: برای خودم؟

یونس: ها برای خودت.

یعقوب: برای خودم؟ چی میگي یونس؟

یونس: قسم بخور!

یعقوب: به چی؟

یونس: به ئو طاقچه که فانوسش خورشید مو به مو نشون میداد، به ئی اسم که روم گذاشتی قسم بخور، به سیدعباس...

یعقوب: همی جور میگي و میری.. کجا میری؟

یونس: از دور! یه جای خوب طلبیده شدم.

یعقوب: افریاد میکشد! حلوا! پخش میکنن؟

یونس: از دورها! یه جای خوب طلبیده شدم.

یعقوب: مو باباتم!

یونس: دارم چراغ میدم. بلم رو بنداز تو مده(1) که ماه دراومد ناخدا.

یعقوب: یونس..

یونس: ها...

یعقوب: بگو یونس... تکنونم بده از ئی خواب!

یونس: مرد بلم که تو چادر نمیخواه!

یعقوب: کدوم جادر؟ وقتی رفتی کپر داشتیم. ئی دشت اسمش فیاضیه بود! دارخوین... حفار... شلمچه.. ایستگاه دوازده بود، حلیمه بود. حالاچی؟

یونس: وقتی میرفتم تو ناخدا یعقوب بودی، ئی سید عباس مراد میداد، یه جای خوب طلبیده شدم! ناخدا فیاضیه چند تا خدا میخواد؟

[دمی از دمام و جفتی، ایوب و یعقوب را به خود میآورد، هللهای جاشوها.]

یعقوب: میگی یونس داس ورداشت و ئی نخل پیرو زد. ایوب میگی عروسیه... سید عباس میخواد پاگشای عروس کنه.

ایوب: مو باید برم

یعقوب: مونم ببر.

ایوب: کجا؟

یعقوب: مونم ببر.

ایوب: [شاد] همه بیاین و ببینن... یعقوب میخواد به شط بزنه...

یعقوب: گدایی کنم. ئی جاشوی پیرو رو راه میدن؟ [بلند] حلیمه ناخدا میخواد بزنه به آب...

ایوب: یه جای خوب طلبیده شدی.

[های های جاشوها، یعقوب و ایوب در هیئت جاشوها! حالا در متن دمام و جفتی، خورشید با طفلی بر دست منتظرانه شط را نگاه میکنند.]

خورشید: یونس، یه جایی وایستا تا ببینمون، یه جایی که ببینی بچهات اومده.. خورشیدت اومده.. حالا که میبینی بگو چه کنم؟ حلیمه نیست...

بابام نیست... بابات نیست... چه دور وایستادی یونس... صدام بهت میرسه؟ دیگه هیچگی تو فیاضیه نیست... همه تو چادرن... یه جایی وایستا که

ببینمون... ما که دستمون کوتاهه و. تو دستتو دراز کن.. دستمونو بگیر... میگن مرد آگه به چادر بمونه گناهه! میگن فیاضیه مال مردهاست! زنا

باید برن... گناه مو چیه؟ نکام کن... ئی هم عباس مو، عباس تو، عباس ماه [به طفل] عباس، مادر، یه جایی خوبی طلبیده میشی. دیگه

اینجا نیستیم که برات فانوس روشن بذارم. به همه سلام برسون. بگوئی فانوس دلم همیشه روشنه. به یونس بگو به خورشیدت چی بگم؟

[دمام و های های جاشوان یکی میشود. یونس دهل میزند و کودک را از خورشید میگیرد. جاشوها رقص رقصان در لرزش شانهها و اندام که برهنه

میکنند. جنبش عظیم در جاشوها که کودک را به هم میدهند و میچرخند. نوائی که در سوگ و سور میزنند!]

1- کل: لب زدن و فریاد کشیدن زنان در عروسی و عزا.

2- لنج: کشتی کوچک

1- عامو: عمو، بزرگ

1- بر ناص: نوعی پرنده که شکار میشود.

1- شيله: روسری زنان عرب

1- گپ دهل: طبل بزرگ

1- سید عباس آبابانی: مردی که اهل کرامات بود، کرامانی خاص از مردان اهل خدا، روایت است، او میتواندست به جاشوان کمک کرده و بر آب

راه رود! و آنان را که از ته دل او را صدا میکرد هاندو میکنند نجات دهد. و زمان انگلیسیها میخواست هاند مقبره اش را ویران سازند اما هر چه با

بولدوز و جرثقال بر آن آرامگاه مطهر کوبیده هاند «خود را» کوبیده هاند و پس نشسته هاند! روانش شاد باد.

2- سرکنگه: حرکتی در رقص جنوبی که شانهها را میلرزاند.

3- جفتی: نوعی ساز جنوبی، دونی چسبیده به هم.

1- دمام: نوعی ساز جنوبی، طبلهایی که دو سر آن را با پوست کشیده و پوشانده اند.

2- چمری: دانه های سبز خرما که در بهار شکوفه میزند.

3- سعفی: شاخه ی نخل

4- شروه: آوای غم آلود، نوای عزا

1- دارخوین و حفار: از روستاهای نزدیک آبادان

1- ایستگاه دوازده: منطقهای در آبادان

2- پیکاب: ماشین سواری، وانت

1- نیانبان: نوعی ساز جنوبی

2- لیدوز: دهان سوز

3- سیگار لف: سیگاری که با دست میپیچند.

1- سمنت: سیمان

1- پنگ پنگ: شاخه شاخه

1- مده: بالا آمدن آب